

ماجرای عشق و عاشقی میدون

مسئله چراغ کنفوسیوس



► **پوریا عالمی**

● دیروز ما یک مطلب مفصلی نوشته بودیم و تقریباً از روی همه رد شده بودیم و از روی خودمان البته سه‌بار رد شده بودیم، اما روزنامه که چاپ شد، دیدیم مطلب ما یک چارک ستون بیشتر نیست. چارک چیست؟ به آجر نصفه می‌گویند می‌گویند نیمه و به نصفه‌نیمه می‌گویند چارک. آقا ما را می‌گوین، تا دیدیم یک چارک مطلب ما کار شده، دودیم توی کوچه و یک چارک برداشتیم و رفتم پیش سعید که مطلب من را باز نصفه‌نیمه کار کردی؟ آمدم چارک را پرت کنم که سعید گفت من اصلاً تقصیری ندارم و همه‌چیز زیر سر کیسو است. چارک را آمدم پرت کنم سمت او که گفت من اصلاً در جریان نیستم و من نهایتاً عکس تو را حذف می‌کنم و پاراگراف‌های مطلبت را می‌گیرم. چارک‌به‌دست رفتم پیش آقای غلامی، آقای غلامی سردبیر روزنامه است و طبیعی است که آدم با یک چارک از پس سردبیر برنمی‌آید. برای همین دودیم توی کوچه و با یک نیمه برگشتم و داد و هوار راه انداختم که من را سانسور می‌کنید؟ والافا بر شما. آقای غلامی کظم‌غیض کردند و گفتند برو فردا بیا پسر. امروز استناداً اصلاً مطلب حذف نشده. من فهمیدم که سردبیر دارد من را می‌پیچاند چون ماه پیش هم یک سردبیر دیگر یک جای دیگر نه‌تنها نویسنده‌اش را پیچاند که عملاً چزاند. خلاصه من آجربه‌دست رفتم دفتر مدیرمسئول که تکلیفم را روشن کنم که مدیرمسئول گفت بشین حالا به چایی بخور بعد آجرت رو پرت کن. دیر که نمیشه، من نشستم یک چایی خوردم و چایی دوم را هم خوردم و چایی بیستم را هم خوردم و به وزارت ارشاد و معاونت مطبوعاتی و هیات نظارت بر مطبوعات و دادگاه رسانه و مدیرمسئول و سردبیر و همه‌همه حرف‌های فلسفی بستم. بعد آرام شدم. نوشین ۲۰ چایی، حتما شما را آرام می‌کند، اگر هم آرام نکر، باعث تکرر چیز می‌شود و شما نمی‌رسید بروید دعوا کنید. خلاصه دیگر پاسی از شب گذشته بود که من چایی‌زده برگشتم خانه.

برگشتم خانه و لپ‌تاپ را روشن کردم و رفتم توی اینتیاکس صندوق پست و دیدم ای دل غافل، خودم متسن را نصفه‌نیمه فرستاده بودم. بعد رفتم توی ورد و دیدم ای‌بابا، من که متن را کامل نوشتم، پس چطوری نصفه ای‌میل شده؟ بالا‌پایین کردم و کاملاً قضا‌قورت‌کی تنظیمات ام‌اس‌آفیس ورد من به‌هم ریخته و جای کنترل + اس باید شیفت + ۱۲ را بزنی. جای کنترل + زد باید آلت + بک‌اسپیس را بزنی. در نتیجه من هر چی کنترل + اس می‌زدم، چیزی سیو و حفظ نمی‌شده است.

درواقع نه کسی تقصیر داشت، نه من مشکلی داشتم. مسئله اینجا بود که وقتی سستینگ ما تغییر کرده باشد، خروجی ما هم تغییر می‌کند. اگر ما متوجه نشویم فکر می‌کنیم دیگران با ما پدرکشتگی دارند.

وصیت

ما نمی‌توانیم به یکی بگوییم از فلان کار استعفا بدهد چون به نظر ما سرمایه‌گذار آن کار ریگی به کفش دارد. درواقع ما اصلاً نمی‌توانیم حکم کلی درباره دیگران بدهیم. ما خیلی هنر کنیم باید خودمان مواظب باشیم جایی نتوانیم که آب زیرمان برود. به قول کنفوسیوس یا دکتر شرعیتی یا پروفیسور حسایی که گفت: ما در تاریکی قدم برمی‌داریم و چراغ را گرفته‌ایم پشت‌سرمان تا دیگران را هدایت کنیم.

پیشخوان

● «جنگ مس» گاهنامه دیگری است که در استان کرمان منتشر می‌شود و بی‌تردید می‌توان آن را جزء آثار خواندنی این روزها دانست که بدون تکیه به برنامه‌ای بزرگ درصدد است تا به کمبودها اشاره کند و همین‌طور قدری برای بهبود وضعیت فرهنگ بردارد. مدیرمسئول آن میرافضلی و سردبیرش «مهدی محبی‌کرمانی» است. این گاهنامه در کام دوم خود صفحات پرشماره‌ی را به مصاحبه با می‌گزرد و گفت‌وگو با هنرمندان رشته‌های مختلف هنری اختصاص داده است. این نشریه برای این‌طرح دفعه‌ها و نظرات و نقد نابسانه‌ها تلاش کرده است. از دیگر ویژگی‌های این گاهنامه، تمرکز بر برخی بزرگان و ادیان استان کرمان است نظیر گفت‌وگو با «همایون صنعتی‌زاده»، گفت‌وگو با دو شاعر کرمانی درباره غزل یا گفت‌وگویی سه‌جانبه درباره داستان‌نویسی در سیرجان و مستندسازی و ساخت فیلم با «مسعود زنده‌روح». همین‌طور به برخی ویژگی‌های خطه کرمان پرداخته شده نظیر «مثل‌نگاری در کرمان»، گزارشی از موزه هنرهای معاصر کرمان و... قرارگرفتن تصویر مجسمه ابراهیم باستانی‌پاریزی بر جلد این گاهنامه نیز از دیگر حسن‌انتخاب‌های این نشریه است.

شرق

روزنامه

www.sharghdaily.ir

شنبه ۲۰ آذر ۱۳۹۵ | ۲۲ صفر ۱۴۳۸ | ۲۲ نوامبر ۲۰۱۶ | سال چهاردهم | شماره ۲۷۳۵ | ۲۰ صفحه | اذان ظهر تهران ۱۱:۵۱ | اذان مغرب ۱۷:۱۳ | اذان صبح فردا ۵:۲۰ | طلوع آفتاب ۶:۴۸

روزنامه‌فردا

کارتون خواب

علی رومانی

aliromani84@gmail.com

احتمال وقوع جنگ هسته ای با رویکردهای افراطی در دولت آینده ترامپ



پرسه

بیدار کنار آتش

سعید برآبادی

میدان امام‌حسین(ع) شلوغ‌تر از همیشه شده است. ژولیده‌ها، کارتن‌خواب‌ها و معتادان از عصر اینجا جمع می‌شوند و با آنچه در طول روز از سطل‌های زباله جمع کرده‌اند بساط می‌کنند. همه‌چیز پنج هزار تومان؛ از بند کفش گرفته تا آینه شکسته ماشین. از پوتین‌های سوراخ گرفته تا چوب‌سیگارهای مصرف‌شده. مشتری ندارند، جز آدم‌هایی از جنس خودشان که آمده‌اند تاخت بزنند و چند هزاری کاسب شوند. یکی سیم سفید می‌دهد و در ازایش، سیم مسی می‌گیرد، دیگری، پلپور سوراخی را که پیدا کرده می‌فروشد و به‌جایش یک چتر زنگ‌زده می‌خرد و این بده‌بستان‌ها تا شب همین‌طور ادامه پیدا می‌کند که هوا می‌رود رو به سرما. کجا قرار است بخوابند؟ این را از یکی از همین فروشنده‌ها می‌پرسم که دارد سر کارتن معامله می‌کند و فرت‌وفرت سیگار دود می‌کند: «یک پارکی هس همین‌طرفا، سمت امام‌علی. اونجا هواش خوبه. شمال نمیداد.» یکی دیگر، جواب می‌دهد سر خیابان مازندران هم



نمایش بدهند که شب به خانه برمی‌گردند و سرپناهی دارند: «خونه من؟ سمت مولویه. یه آلونک کوچیکه، اما می‌خوان تشریف بایرین. از طرف بهیستی هستن؟» هر چنددقیقه یک‌بار، سروصدای گلاویزشدندان، سکوت تقریبی اطراف میدان را به‌هم می‌زند و مأموران میدان امام حسین، می‌آیند نزدیک و سروکوشی آپ می‌دهند. از زمان بازسازی و توسازی میدان، مأموران شبانه‌روزی از حریمش مواظبت می‌کنند و حواسشان هست که معتادان اینجا بساط نکنند. بیرون میدان اما مسئولی ندارد و معتادان به‌همین‌خاطر، به محض تعطیل‌شدن چند مغازه باقی‌مانده، پیاده‌رو را با بساط‌های ریزودرشتشان، سنگ‌فرش می‌کنند. عجیب اما اینجاست که فروش مواد مخدر هم کم‌کم دارد در این بساط‌ها عادی می‌شود. این وضع، بعضی از کارتن‌خواب‌ها را ناراضی کرده،

مصطفی ملکیان

نیچه می‌گوید هر رنجی که مرا نکشد، تواناتم می‌کند، اما به شرط اینکه نکشد مرا. قهرمان فیلم «نفس» را، همه رنج‌ها تواناتر کرد، غیر از رنج جنگی که او را کشت، «بهار» را کشت.

همه‌چیز را می‌شود به‌لحاظ نظری و عملی سامان و تطبیق داد، اما چیزی که کیان و هستی شما را نابود می‌کند، قدرت انطباق‌پذیری ندارد و این مسئله خیلی خوب در فیلم «نفس» نشان داده شده است؛ بی‌مادری، یک مادر بزرگ بسیار بدزبان و بدرفتار، بیماری در منظر کودک بسیار خطرناک پدر، فقر سهمگین، آزادی‌هایی که از یک کودک دریغ می‌شود، تنگناهایی که به‌خاطر قالب‌های اجتماعی تحمیل می‌شود و اینکه عالم واقع به‌قدری سخت بود که باید به انضمام آن به عالم رؤیا به صورتی قابل‌تحمّل و قابل‌فهم فکر کرد. «بهار» همه این موارد را، هم احساس می‌کرد و هم به صورتی تحمّل کرده و پخته‌تر می‌شد، اما همه اینها یک طرف و جنگ یک طرف دیگر، جنگ کیان و هستی را از بین می‌برد.

التیام‌بخشی و شفابخشی عالم رؤیا و خیال برای

جادو یعنی این...

دوست داریم زنبور عسل!



گیتی مفرزاده

● اینکه روان‌شناسان توصیه اکید دارند که فکر نکنید مشکلات زندگی شما، سخت‌ترین و پیچیده‌ترین مشکلات زندگی نوع بشر است و هرروز صبح که نگاهی به دنیای مجازی و بعد از آن نگاهی به پیام‌های اخلاقی روی در و دیوار شهر می‌اندازیم، متوجه می‌شویم که زندگی با امید زیباست و باید از لحظه حال لذت برد و کافی است بخواهیم تا بشود، اما هیچ‌کدام نمی‌توانیم منکر این بشویم که در لحظات بسیاری از روزمان، غرق فکر به مشکلات و بدبختی‌های زندگی خودمان می‌شویم و هیچ‌کدام از این آموزه‌ها هم خیلی از غرق‌شدن در نجاتمان نمی‌دهد؛ البته بعضی از متفکران عقیده دارند ما این حالت غرق‌شدگی را دوست داریم چون نوعی حس بق-بودن و مظلومیت به ما می‌دهد که راضی‌مان می‌کند.

علت هرچه باشد به‌هرحال من هم مثل باقی انسان‌های روی زمین در یکی از همین روزهای اخیر درحالی‌که روی صندلی جلوی تاکسی نشسته بودم، خودم را در دریای فکرکردن به مشکلات شخصی غرق کرده بودم و هیچ‌کدام از پیام‌های اخلاقی شهرداری تهران که روی در و دیوار از مقابل چشمانم در حال رشدن بود، تأثیری در خالم نداشت؛ اما بعد از چند لحظه متوجه شدم که راننده تاکسی در حال صدادن من است و با لحن برادرانه‌ای می‌گوید: ای بابا، فکرش را نکنید. برای اینکه درست‌حسابی متوجه ماجرا بشوم، ادامه داد: حتما فکر می‌کنید شما تنها کسی هستید که در زندگی گرفتاری و مشکلات دارید. می‌خواهید من مشکلات زندگی خودم را بگویم؟ قبل از اینکه فرصت رد یا تأیید داشته باشم فهرستی از گرفتاری‌های زندگی خودش را که دامنه‌اش از کوری همسرش به علت بیماری قند تا شکسته‌شدن میل‌لنگ ماشین بود برابم ردیف کرد.

دقیقا نمی‌دانستم که این فهرست برای شرمندگرم‌دن من است یا ترغیم به کمک احیاناً مادی که راننده با لیخند پت‌وپه‌نی گفت: با همه اینها دارم زندگی می‌کنم خانم جان، می‌دانید چرا؟ راستش حوصله شنیدن نصایح اخلاقی و راهکارهای روان‌شناسی را نداشتم اما راننده ادامه داد: چند روز پیش رادیو داشت یک برنامه درباره زندگی زنبورها پخش می‌کرد. می‌گفت دانشمندان محاسبه کرده‌اند که با توجه به وسعت، وزن و توانی که بال زنبورها دارند، از لحاظ ریاضی نباید توان بلندکردن آنها را داشته باشند یعنی زنبورها نباید قادر به پرواز باشند؛ با وجود این، زنبورها بال می‌زنند، از جایشان بلند می‌شوند و پرواز می‌کنند. می‌دانید چرا؟

راننده مکث کرد؛ جوابی نداشتم. خودش هم این را می‌دانست؛ برای همین با لیخند عمیق‌تری گفت: برای اینکه فکر نمی‌کنند، بله، به پرواز فکر نمی‌کنند... فکر نکن خواهر من، فکر نکن.

دلم می‌خواست به این راننده تاکسی رای

بدهم که شهردار تهران بشود. حداقل هر روز

جملات صمیمانه‌تر و واقع بینانه‌تری روی

دیوارهای شهر می‌خواندم.

پیشنهاد

باید بمانی تا ساخته شوی



کودک در فیلم از طریق کتاب‌خواندن حاصل می‌شد. اگر خیال به واقعیت ضمیمه شود، درد و رنج‌مان کاهش پیدا می‌کند. این نکته‌ای است که جای تأکید دارد؛ به‌خصوص برای جوامعی مانند جامعه ما که عالم واقعیت‌هایشان، عالم کاهنده و تضعیف‌کننده است و قدرت شفابخشی و التیام‌بخشی عالم تخیل و خیال، در این فیلم به زیبایی تصویر شده بود. توجه‌کردن به چیزهایی که در حال فراموش شدن است، از نکات دیگری است که در این فیلم وجود دارد. چیزهایی مثل اینکه یک پیرزن از لباس سنجاق آویزان می‌کند و رفتار خانم‌مکتبی‌ها و معلمان مکاتب که امروز کمتر دیده می‌شوند یا دیده نمی‌شوند. این ضبط‌کردن مسئله مهمی بود. اگر هنر آن را ضبط نکند، خیلی چیزها از بین می‌رود و قدرت فهم گذشته را از دست می‌دهیم.

بازترین مسئله این فیلم، به‌تصویرکشیدن

آکادمی

پرده‌ها بر افتاده است



بابک زمانی
متخصص مغز و اعصاب

پروفیسور «لانگ»، مدیر یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های مغز و اعصاب کانادا که یکی از بزرگ‌ترین استادان بین‌المللی است، اخیراً بازنشسته شد. برای جانشینی او اگرچه چندین استاد معروف در مقیاس بین‌المللی و بسیار باسابقه در آن گروه وجود داشت، ولی برای انتخاب بهترین رئیس، طبق معیارهای اعلام‌شده، فراخوان بین‌المللی داده شد و درنهایت هفته گذشته بعد از بررسی داوطلبان، یک پروفیسور اسپانیایی از بارسلون برای مدیریت آن گروه انتخاب شد. در این انتخابات رای جایی نداشت.

پنج سال پیش در جریان انتخاب مدیر گروه مغز و اعصاب در یکی از دانشگاه‌های بزرگ کشور که منجر به انتخاب این حقیر سرآپا تقصیر شد، همه اعضای گروه در یک اتاق درسته جمع شدیم و درحالی‌که هرکس یک رای داشت، به صورت کاملاً آزاد و با رای مخفی انتخابمان را از بین من و یک کاندیدای دیگر که او هم یکی از ما ۹ نفر بود، انجام دادیم و بنده با شرایطی کاملاً آزادانه که بعداً کسی اعتراض نکند، انتخاب شدم. در انتخابات ما حرفی از شرایط سنی، درجه بالایی از تجارب کاری تحقیقاتی و مدیریتی در دوره‌های مدیریت آموزشی، داشتن یک مدرک از علوم پایه، تجربه کار در بخش‌های خارج از کشور، سابقه عضویت و احیاناً داشتن مسئولیت در یک یا چند مجمع بین‌المللی، سابقه ارتباط با مقامات دولتی، رسانه‌ها و احیاناً مجامع دانشگاهی غیرپزشکی، هیچ‌کدام نه مطرح بود و نه اشاره‌ای به آن می‌شد تا چه برسد به اینکه دانشکده طبق یک ضابطه تدوین‌شده برای ریاست بر ما خواهان حداقلی از حداقل برخی از معیارهای یادشده باشد. بنابراین ما ۹ نفر که هیچ‌کدام از آن حداقل‌ها را نداشتیم هیچ احتیاجی نمی‌دیدیم که به شهر یا کشور مراجعه کنیم یا فراخوان بدهیم. اصلاً طبق ضوابط مجاز به چنین درخواستی از دانشکده خودمان نبودیم. فراخوان جهانی هم که از نظر ما مثل پروژه آپارتمان‌سازی نه در ماه که در مریخ به نظر می‌رسد و گوینده را محکوم به تزریق آمپول‌هایی می‌کند که باید ماهانه تزریق شوند!

خدا را شکر که ما به‌عنوان یک ملت به ارزش و

شخصیت کودک داستان است. نویسنده و کارگردان این فیلم، توانسته از وضع کنونی خود فاصله گرفته و در روان یک دختر بچه برود. این در توان هرکسی نیست و من این اعجاب را دارم که نرگس آبیار چه خوب توانسته در پوست یک دختر بچه برود که به نظر من تخیل خیلی قوی و یک انسان‌شناسی قوی می‌خواهد. اهمیت این نکته در فهم دیگران و اخلاقی‌زیستن است؛ هرچقدر انسان قدرت تخیلش قوی‌تر شود، هم فهم حرکات، گفتار و اندیشه‌های دیگران قوی‌تر می‌شود و هم اخلاقی‌تر زندگی می‌کند. تبیین، القا و تلقین صلح‌طلبی و صلح‌گرایی و نفی خشونت، در این فیلم گویا بود. هر چیزی جز خشونت جنگ، می‌تواند جنبه سازنده‌ای داشته باشد، اما جنگ جنبه سازنده‌ای ندارد. برای اینکه باید بمانی تا ساخته شوی و خشونت جنگ، این قضیه را منتفی می‌کند. به زبان دیگر، فیلم «نفس» به صورت سلبی پیام خود را می‌رساند و به‌جای اینکه دم از صلح‌گرایی بزند، دم از جنگ‌گریزی می‌زند. شاهکارهای ادبی وقتی به صورت فیلم درمی‌آیند، آن جلوه‌گری اثر ادبی را ندارند و نوشته بهتر از فیلم می‌تواند مطلب را القا کند. چیزی که باید اعتراف کنم این است که وقتی فیلم را می‌دیدم می‌گفتم کاش سناریوی این فیلم منتشر می‌شد. چیزهایی در این اثر وجود داشت که برای من جالب بود.

اعتبار و بهای مدیریت حداقل در یک کار آموزشی بی بردیم و سالانه میلیاردها تومان بابت آن می‌پردازیم ولو این موضوع تنها در فوتبال درک شده باشد که با پرداخت پول حل‌نشدنی است و نتایج آن را با هر سطح فرهنگی هم می‌توان به‌زودی و با چشم ملاحظه کرد و لذت برد و بوق‌ها و فشفشه‌ها را به اهتزاز درآورد؛ شاید در آینده روزی برسد که اهمیت مدیریت آموزشی را در کارهایی بسیار بسیار پیچیده‌تر هم درک کنیم، کارهایی مثل نحوه آموزش بیماری‌های مغز و اعصاب که برای استخدام مدیر و مربی آن به‌جای پول باید از عنصری بسیار نایاب‌تر به نام فرهنگ خرج کرد و نتایج کار هم شاید اگر به‌درستی انجام شود، در دهه‌های پیش‌رو به‌درستی آشکار نشوند؛ پروسه انتخاب یک مدیر گروه در یک کار کاملاً تخصصی ظرایف و پیچیدگی‌هایی بسیار بیشتر از اینها دارد. مدیر یک آکادمی درعین‌حال محمل انتقال سنت‌ها و تجربیات در آن مکتب است، بنابراین بعد از انتخاب نباید و نمی‌توان با سرعت او را تغییر داد مگر اینکه بیماری یا مرگ یا بازنشستگی او را از این کار بازدارد و همین موضوع هم بر دشواری انتخاب می‌افزاید و این در حالی است که امروزه گروه تحت مسئولیت او و اعضای هیأت علمی دانش را در حال تغییر و در ابعادی بین‌المللی در حال چرخش و گردش هستند. برعکس در شرایط ما اساساً مدیران گروه‌ها که البته بر مبنای درستی هم انتخاب نشده‌اند، به شکل دوره‌ای تنها در همان گروه باید تغییر کنند، اما اعضای گروه مثل اسباب و اثاثیه بیمارستان‌ها دهه‌های عمر و کار خود را تنهاوتنها در یک مرکز می‌گذرانند و نه‌تنها اعضای هیأت علمی تغییر نمی‌کنند، بلکه حتی اجازه چرخش را به دستیاران هم که باید طبق ذات آموزشی‌شان کل هر باغی را بیوند، نمی‌دهند و البته هیچ‌کس هم گویا متوجه نیست آرامشی که در این سکون احساس می‌شود نوعاً بدوی است.

می‌گویند دکتر «زمانی» این مطالب خاص علمی را چرا در رسانه‌های عمومی می‌نویسی، خوب نیست پرده‌ها بر افتد. می‌گویم پرده‌ها مدت‌هاست که بر افتاده و همه در کار پزشکی نظر می‌افکنند، پس بگذار معلوم شود که زیرساخت‌های ما با آنچه که واقعا و حقا از پزشکان انتظار دارند، چه تفاوت‌های عمیقی دارند؛ دره‌هایی عمیق خارج از دسترس این عرصه خاص که در مقیاس و فراخور همان عرصه‌های عام آن‌سوی پرده‌هاست.

عکس روز



هرچند «فروشنده» به روزهای پایانی اکران خود در ایران نزدیک می‌شود، اکران جهانی این فیلم در کشورهای آمریکا، فرانسه و... آغاز شده و استقبال از این فیلم ادامه دارد. در این راستا در دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد هم قرار است چهارشنبه، سوم آذر، برنامه‌ای گفت‌وگومحور برگزار شود. در این برنامه که از ساعت ۱۶ آغاز می‌شود، دانشجویان و استادان جامعه‌شناسی می‌خواهند درباره این فیلم با نگاهی متفاوت صحبت کنند.